

مجله‌ی علمی مطالعات ادبیات کودک دانشگاه شیراز
سال یازدهم، شماره‌ی اول، بهار و تابستان ۹۹ (پیاپی ۲۱)، صص ۱-۲۷
DOI: [10.22099/JCLS.2019.33713.1698](https://doi.org/10.22099/JCLS.2019.33713.1698)

بازنمایی هویت قومی در رمان نوجوان دشت متلاطم
تو بلوچ نیستی... اگر هم باشی، از ما نیستی!

فرزانه آقاپور*

دانشگاه گیلان

چکیده

هدف این پژوهش، یافتن عناصر و ویژگی‌های بومی رمان دشت متلاطم اثر علی اکبر کرمانی‌نژاد در ژانر فانتزی/ علمی‌تخیلی بومی است و جلوه‌های فرهنگی هویتی اقلیت‌های قومی در این رمان نوجوان واکاوی شده‌اند. دشت متلاطم از ابعاد گوناگون بر فرهنگ قوم بلوچ تمرکز دارد و در قالب تلفیقی از گونه‌های فانتزی و علمی‌تخیلی، مقتضیات زندگی و فرهنگ بلوچی را به تصویر می‌کشد. این رمان به دلیل برانگیختن صدایی کمتر شنیده‌شده در ادبیات نوجوان ایران و درآمیختن زیست‌بوم منطقه‌ی کویری با مؤلفه‌های هویت قومی اهمیت ویژه دارد. این مؤلفه‌ها از دل تعامل میان انسان و طبیعت بومی به دست می‌آیند. یافته‌ها نشان می‌دهند که دشت متلاطم در ساختن هویت و انگاره‌ی قومی مثبت از بلوچ‌ها در چند محور گام‌هایی مؤثر برداشته است. سنت‌های قومی بازتابی گسترده در رمان دارند و نوجوان در عین توجه به سنت‌ها، با در پیش گرفتن سفری دشوار و سرنوشت‌ساز، وارد دیالوگ با فرهنگ می‌شود و ضمن خودیابی در بافت فرهنگ بلوچی، محدودیت‌های آن را به چالش می‌کشد و سنت‌های قومی را به شیوه‌ای نو احیا می‌کند. لباس بلوچی، حیوان‌های کویری که ارتباطی تنگاتنگ با انسان دارند، باورها و رسم‌های قومی، مسئله‌هایی همچون قاچاق مواد مخدر و نگاه طبقاتی

* استادیار زبان و ادبیات فارسی Farzaneh.aghapour@guilan.ac.ir

درون‌قومی در کنار بهره‌گیری از ظرفیت‌های دینی و اسطوره‌ای زیست‌جهان بلوچی را برای مخاطب ملموس و شناخت‌پذیر می‌کنند. گونه‌ی سیال و چندگانه‌ی رمان نیز که میان فانتزی بومی، علمی‌تخیلی بومی و رئالیسم جادویی در نوسان است، هماهنگ با زیست‌بوم در خدمت بازتعریف هویت قومی قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: بومی‌نویسی، دشت متلاطم، رمان نوجوان، علمی‌تخیلی و فانتزی، علی اکبر کرمانی‌نژاد، هویت قومی.

۱. مقدمه

مسئله‌ی قومیت و هویت قومی یکی از بحث‌های روزآمد و محوری در حوزه‌ی مطالعات فرهنگی است که توجه بسیاری از پژوهشگران را برانگیخته است. با توجه به نقش قومیت در شکل‌دهی به هویت قومی در دوره‌ی نوجوانی، ادبیات نوجوان می‌تواند از آبخورهای قومی بهره‌گیرد و رمان ظرفیتی درخور توجه برای طرح بحث‌های قومیتی و جلوه‌های قومی دارد. در این میان، ایران کشوری با تنوع قومیتی بسیار است و در قیاس با این چندقومیتی، ادبیات کودک و نوجوان آنچنان‌که باید، از میراث فرهنگی قوم‌های کرد، ترک، بلوچ، ترکمن و عرب استفاده نکرده است. شخصیت‌هایی از این اقوام و آداب و سنت‌های آنان کم و بیش در داستان‌ها و رمان‌ها دیده می‌شوند. از جمله رمان غریبه و دریا از جمال‌الدین اکرمی، ریشه در اعماق ابراهیم حسن‌بیگی تصویری از بلوچ‌ها ارائه داده‌اند، اما محل بحث است که چقدر صدای مستقل آن‌ها در آثار بازنمایی شده است و کیفیت حضورشان در روایت‌ها چگونه است. آیا آن‌ها نماینده‌ی قوم خود و حامل هویت قومی خود هستند یا در مختصات فرهنگی ایدئولوژی و گفتمان غالب همچون اقلیتی، به حاشیه رانده شده‌اند؟ این مقاله به جلوه‌های هویت قومی بلوچ و چگونگی حضور این قوم در یکی از معدود رمان‌هایی می‌پردازد که تصویری گویا از فرهنگ بلوچی و مؤلفه‌های هویت قومی بلوچ ارائه کرده است. هدف این پژوهش، یافتن عناصر و ویژگی‌های بومی رمان دشت متلاطم اثر علی اکبر کرمانی‌نژاد در ژانر فانتزی / علمی‌تخیلی

بومی است و جلوه‌های فرهنگی هویتی اقلیت‌های قومی در این رمان نوجوان واکاوی شده‌اند. در این مقاله می‌کوشم به دو پرسش پاسخ دهم:

۱. ویژگی‌ها و عناصر بومی چه نمودی در رمان دشت متلاطم دارند؟
۲. جلوه‌های فرهنگی هویتی اقلیت‌های قومی در رمان دشت متلاطم چگونه بازنمایی شده‌اند؟

۱.۱. پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌های قومی اندک‌شماری در ایران به بحث هویت قومی در ادبیات و رمان بزرگ‌سال پرداخته‌اند. با اینکه مفهوم هویت، به‌ویژه هویت قومی و شکل‌گیری آن در دوره‌ی نوجوانی و بازتابش در ادبیات نوجوان دغدغه‌ی چندین پژوهش بوده، بحث مستقلی به بازنمایی هویت قومی در رمان نوجوان اختصاص داده نشده است. تنها سیدآبادی لزوم توجه به هویت‌های فردی، قومی و منطقه‌ای را یادآوری کرده و به هویت تجویزی پرداخته است که سودای یکسان‌سازی هویت انسان‌ها را در سر دارد و تفاوت‌ها را نادیده می‌گیرد. او بر این باور است که «ما همه‌ی هویت‌مان را از گذشته به ارث نمی‌بریم. بخشی از هویت ما حاصل انتخاب ماست... ما می‌توانیم همه‌ی رنگ‌ها و صداها را به رسمیت بشناسیم، اما از رنگ و صدای خودمان بگوئیم و از هویت ایرانی گفته باشیم، اما نمی‌توانیم همه‌ی رنگ‌ها و صداها را طرد و حذف کنیم و رنگ و صدای خودمان را به نام هویت ایرانی به دیگران قالب کنیم» (سیدآبادی، ۱۳۸۴: ۴۲).

در پژوهش‌های غیرفارسی، قومیت و هویت قومی به‌طورکلی و نیز بازتاب آن در ادبیات کودک و نوجوان بحث‌برانگیز بوده است، اما بیشتر این پژوهش‌ها بر بحث نژاد، هویت نژادی و بازتاب شخصیت‌های چندنژادی در ادبیات تمرکز دارند. شاید به این دلیل که ادبیات در قرن گذشته تمرکز ویژه‌ای بر رنگین‌پوست‌ها، آپارتاید (apartheid) و نوسان میان آزادی و بردگی داشته است. از جمله‌ی این پژوهش‌ها می‌توان به کار براون (Browne) (۲۰۱۶) اشاره کرد. براون نیروهای گوناگونی را که بر رشد هویت شخص

تأثیر می‌گذارند، واکاوی می‌کند و نشان می‌دهد که هرکدام از این نیروها چگونه به شخص کمک می‌کنند به‌عنوان فردی دونژاده احساس آرامش کند.

انگل (Engles) و کوری (Kory) (۲۰۱۳) با اشاره به آمار بالای زندانیان سیاه‌پوست نسبت به سفیدپوست‌ها راه‌کارهایی را با استفاده از رمان نوجوان به معلم‌ها پیشنهاد می‌کنند و بحثشان را با تمرکز بر دو رمان نوجوان هیولا (Monster) از والتر میبرز (Walter Myers) و همه‌ی زندگی من (Hole in my life) از جک گنتوس (Jack Gantos) پیش می‌برند. آن‌ها با پرداختن به نمود هویت نژادی در این دو رمان، در پی آنند که معلم‌ها امتیازها و مشکل‌های هویت‌های نژادی متفاوت و مفهوم عدالت را در سیستم‌های گوناگون به دانش‌آموزان نشان دهند. معلم‌ها با نمایاندن تجربه‌های جرم و مجازات و برخورد با دو نژاد در دو اثر با زاویه‌دیدهای مقابل هم، زاویه‌دید سیاهان را به دانش‌آموزان نشان می‌دهند و می‌توانند به شکل‌دهی هویت و جایگاه سوژی آن‌ها کمک کنند. گذشته از نژاد و هویت نژادی، چندین پژوهش به شکلی مبسوط به مسئله‌ی قومیت در ادبیات کودک پرداخته‌اند، اما به دلیل اینکه موضوع مقاله‌ی حاضر هویت قومی است، نه قومیت به‌طورکلی، تنها به دو نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنم. در دو پژوهش نیز در خلال بحث، نه به‌صورت اختصاصی هویت قومی محل توجه بوده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

پگنی استوارت (Michelle Pagni Stewart) و ایوان اتکینسون (Yvonne Atkinson) (۲۰۰۹) درون‌مایه‌ها، موضوع‌ها و گونه‌های ادبیات قومی کودک کشورهای مختلف را در چند فصل از ابعاد گوناگون بررسی کرده‌اند. کتاب استوارت و اتکینسون که مجموعه‌مقالاتی از چند نویسنده است، در بخش نخست به ادبیات هندی‌آمریکایی با تمرکز بر داستان‌های کودک قومی هند و نسل سوم ادبیات بومی آمریکا می‌پردازد. بخش دوم به ادبیات آفریقایی‌آمریکایی اختصاص دارد و هویت ملی و آسیب‌دیدگی، مسئله‌ی مهاجرت و کتاب‌های تصویری آفریقایی‌آمریکایی در این بخش واکاوی شده‌اند. در بخش‌های سوم و چهارم، ادبیات آسیایی‌آمریکایی و ادبیات لاتین با محورهایی از جمله

فضای بومی و هویت تلفیقی، بازنمایی جنگ در اتوبیوگرافی‌ها، خشونت و درگیری در ادبیات کودک با تحلیل نمونه‌های داستانی پیگیری شده‌اند و دیدی جامع از ادبیات کودک ملیت‌های گوناگون و هویت ملی آن‌ها ارائه می‌کنند.

شوکت قفلشی (Enkelena Shoket Ghafleshi) (۲۰۱۳) قومیت، ملیت و طبقه را در ادبیات و رسانه‌ی کودک آلبانی بررسی کرده است و تصویر دیگری‌های غیرکمنیست را در ادبیات کودک کمنیستی این کشور نشان می‌دهد. نویسنده معتقد است که ادبیات کودک در دوره‌ی سلطه‌ی کمنیسم قومیت آلبانیایی را ایدئال جلوه می‌دهد و آن را به مفهومی‌های ارزشمند مبارزه‌ی طبقاتی سوسیالیستی پیوند می‌زند. در واقع در آن دوره، ادبیات کودک در خدمت نیت‌های سیاسی کمنیستی قرار می‌گیرد تا انسان نوسوسیالیستی را شکل دهد؛ بنابراین در این گونه از ادبیات، شوکت قفلشی قومیت را در خدمت ایدئولوژی حاکمیت توصیف می‌کند.

لمپرت (Jo Lampert) (۲۰۰۷) سه گونه از هویت را در داستان‌های ۹/۱۱ یا همان داستان‌های پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و انفجار برج‌های دوقلو شناسایی می‌کند: هویت قومی، هویت ملی و هویت قهرمانی. به باور او ادبیات کودک و نوجوان نقش بسزایی در ساختن هویت دارد و پژوهشگر با بررسی رمان‌های نوجوان، کتاب‌های تصویری و کمیک‌های منتشرشده در این حوزه، تصویر هویت قومی و نژادی را در آن‌ها جست‌وجو می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه متن‌های مربوط به ۹/۱۱ در شکل‌گیری هویت کودکان و نوجوانان در دوره‌های پیچیده از نظر ناامنی‌ها و ناراحتی‌های جهانی ایفای نقش می‌کنند.

نفیو (Irene J. Nephew) (۲۰۰۹) به تحلیل محتوای کتاب‌های تصویری دو دسته‌ی عام و دارای درون‌مایه‌ی آفریقایی‌آمریکایی منتشرشده در سال‌های ۲۰۰۱-۲۰۰۵ پرداخته است و تفاوت نگاه نویسندگان آفریقایی‌آمریکایی و غیر آفریقایی‌آمریکایی را ژرف‌کاوی کرده است. یافته‌های او حاکی از این است که بیش از نیمی از کتاب‌های منتشرشده در این بازه، عام هستند، بیش از نصف کتاب‌ها درون‌مایه‌ی فرهنگی تاریخی دارند و اغلب

نویسنده‌های این دسته از کتاب‌ها آفریقایی آمریکایی هستند و اغلب این کتاب‌ها حاصل تحقیق جامع هستند، هرچند نویسندگان غیر آفریقایی آمریکایی نیز در این زمینه کار کرده‌اند.

۲. چستی مفهوم «هویت قومی» (Ethnic Identity)

درک حضور اقوام گوناگون و نقش آفرینی آن‌ها در تعیین رابطه‌های ملی و بین‌المللی، از ضرورت‌های جهان امروز است. «در جهان کمتر کشوری را سراغ داریم که از یک قوم واحد تشکیل شده باشد. کشورهای ملی امروز از ابتدا از ترکیب چند گروه قومی ساخته شده‌اند یا در اثر مهاجرت اعضای گروه‌های قومی به آن‌ها ترکیب چندقومی یافته‌اند» (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۱۶).

قومیت مفهومی چندجانبه است که از راه خویشاوندی، مذهب، زبان، قلمرو و ملیت مشترک و ویژگی‌های ظاهری، هویت یک فرد را شکل می‌دهد. گرچه دو اصطلاح نژاد (race) و قومیت (ethnicity) اغلب به هم گره خورده‌اند، معنای یکسانی ندارند. نژاد به ویژگی‌های فنوتیپی (phenotypic) مانند رنگ پوست اطلاق می‌شود؛ درحالی‌که قومیت عامل‌های فرهنگی مانند ملیت، وابستگی‌های قبیله‌ای، مذهب، زبان و سنت‌های گروهی خاص را در بر می‌گیرد. نژاد و قومیت به قلمروهای مختلفی تعلق دارند. نژاد با قلمرو زیست‌شناختی ارتباط دارد و دسته‌بندی‌های اجتماعی انسان‌ها را نشان می‌دهد. قومیت برخاسته از قلمرو فرهنگی است و جامعه‌ی قومی با زبان، وابستگی‌های زبانی و فرهنگی و مشابهت‌های ژنتیکی تعریف می‌شود. اغلب این جامعه‌ها مدعی بهره‌مندی از ساختار سیاسی و اجتماعی متمایز و قلمرو هستند (Diego, 2010: 122-124).

نژاد، سازه‌ی اجتماعی است و به گروه یا طبقه‌ای از انسان‌ها اطلاق می‌شود که ویژگی‌های جسمانی منحصربه‌فرد، آن‌ها را از دیگر گروه‌ها متمایز می‌کند. به باور وُریل و گاردنر کیت، هویت نژادی، هویتی جمعی و گروهی بر پایه‌ی این دریافت است که هرکس میراث نژادی‌اش را با گروه نژادی خاصی به اشتراک می‌گذارد؛ اما هویت قومی

مفهومی متفاوت است و به احساس تعلق به یک گروه و عضوی از آن بودن گفته می‌شود و در واقع، داشتن حس مثبت به گروه و آشنایی با تاریخ و فرهنگ آن و شرکت در آیین‌ها و مراسم آن است (Mailey, 2011: 12-13).

در تعریف برنال (Martha E. Bernal) و نایت (George P. Knight) نژاد به نسلی با اجداد مشترک و ظاهر جسمانی موروثی اشاره دارد، حال آن‌که قومیت ویژگی‌هایی مانند ارزش‌های فرهنگی، سنت‌ها و رفتارهای نژادی خالص یا آمیخته را شامل می‌شود و از راه اجتماعی شدن و وراثت انتقال می‌یابد. در واقع، قومیت دربردارنده‌ی ریشه‌های زیست‌شناختی، فرهنگی و تأثیرهای بافت‌محوری است که ارزش‌ها، رویکردها و رفتارها را شکل می‌دهد. شایان ذکر است که در جامعه‌های تک‌فرهنگی، قومیت در ساختن هویت افراد به اندازه‌ی جامعه‌های چندفرهنگی نقش‌آفرین نیست. هویت قومی هنگامی برجسته می‌شود که وابستگی‌های قومی بر شیوه‌ی واکنش دیگران نسبت به افراد تأثیر بگذارد. قومیت را می‌توان مفهومی اجتماعی و همین‌طور روان‌شناختی دانست. اجتماعی از این نظر که مرزها و دسته‌بندی‌هایی که پویایی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرهنگی را بازتاب می‌دهند، تغییرپذیرند. از سویی اجتماعی شدن در چارچوب شناختی تفسیرپذیر است و هویت قومی بخشی از ترکیب طرح‌واره‌های هویتی دیگر با خودپنداره‌ی افراد است. جنبه‌های اجتماعی و روان‌شناختی جدا از هم نیستند و هویت قومی حاصل فرایندی دیالکتیکی است که با باورها و فرایندهای درونی و بیرونی درگیر می‌شوند (green, 1998: 2-4).

نظریه‌ی هویت گروهی به دو جنبه‌ی حیاتی در هویت می‌پردازد: «۱. گروه‌ها چگونه مرزهای خود را تعیین می‌کنند؟ ۲. گروه‌ها چگونه از طریق مقابله با دیگران شکل می‌گیرند؟» (سیدامامی، ۱۳۸۷: ۲۶).

باید توجه داشت که هویت قومی، مفهومی مجزا از هویت فردی دارد؛ هرچند این دو بر هم تأثیر می‌گذارند. برخی از مؤلفه‌های شکل‌دهنده‌ی هویت قومی عبارتند از: آگاهی قومی (شناخت گروه خود و گروه‌های دیگر)، خودشناسی قومی (برچسبی که برای گروه

خودی به کار می‌رود) و نگرش‌های قومی (احساس فرد نسبت به گروه خودی و گروه‌های دیگر)؛ بنابراین، اصطلاح هویت قومی در ادبیات به یک یا مجموع این مؤلفه‌ها اطلاق می‌شود (Rotherham and Phinney, 1987: 13).

۱.۲. ادبیات نوجوان چندفرهنگی به مثابه‌ی گونه‌ی «داستان‌های ناشنیده»

(Counter Storytelling)

هاگز هسل (Sandra Hughes-Hassell) بر این باور است که ادبیات چندفرهنگی به گونه‌ای از ادبیات گفته می‌شود که به تجربه‌های فرهنگی جامعه‌شناختی گروه‌های کمتر دیده‌شده می‌پردازد. این ادبیات درباره‌ی کسانی است که خارج از جریان غالب دسته‌بندی‌های دینی، نژادی، قومی، زبانی، جنسیتی و جنسی قرار می‌گیرند. همه‌ی کودکان و نوجوانان حق دارند، بازتاب طبقه و هویت خاص خود را در ادبیاتشان ببینند. ادبیات چندفرهنگی پلی به سوی طرح محدودیت‌های نژادی طبقاتی است و تجربه‌های متفاوت نژادی، قومی، طبقاتی و فرهنگی را به اشتراک می‌گذارد. نوجوانان، اغلب همانند مردم بومی، قربانی داستان‌های تک‌آوا (Single story) هستند. آدیشیه (Adichie) داستان‌های تک‌آوا را خطرناک می‌داند؛ زیرا آن‌ها کلیشه می‌سازند و مشکل کلیشه‌ها این نیست که اشتباهند، بلکه آن‌ها کامل نیستند. آن‌ها روایت یگانه‌ای را می‌سازند که تبدیل به تنها روایت موجود و معرف گروهی از مردم اقلیت‌های قومی و نژادی می‌شود و در بسیاری از مواقع، این روایت‌ها نژاد، قومیت و زبان را همچون محدودیت نشان می‌دهند. در مقابل ادبیات چندفرهنگی این گونه از ادبیات را به چالش می‌کشد (Hughes- Hassell, 2013: 216).

هاگز هسل ادبیات چندفرهنگی نوجوان را گونه‌ای از «داستان‌های ناشنیده» معرفی می‌کند. منتقدان نظریه‌های نژادی، دنیل سولورزانو (Daniel g. Solorzano) و تارا یوسو (Tara J. Yosso) این گونه را شیوه‌ای از روایتگری تعریف می‌کنند که گویای داستان‌های افرادی است که تجربه‌هایشان اغلب ناگفته می‌ماند؛ مانند رنگین‌پوست‌ها، قشرهای فقیر و در حاشیه. این داستان‌ها به جوانان و نوجوانان حاشیه‌ای صدا می‌دهد و شکل‌دهی هویت قومی و نژادی را ممکن می‌کند. ادبیات قومیت‌ها با احترام گذاشتن به

تفاوت‌ها، به نوجوانان وابسته به آن قوم مجال هم‌ذات‌پنداری با شخصیت‌ها را می‌دهد و به ساختن هویت فرهنگی خودشان یاری می‌رساند (همان: ۲۱۲ و ۲۱۴). در واقع «داستان‌های ناشنیده» به افرادی صدا می‌دهد که تا کنون تصور می‌شد احساس‌هایشان را پنهان می‌کنند (Delgado, 1989: 2440).

به تصریح دلگادو، روایت‌های شنیده می‌توانند به ما نشان دهند که باورهایمان نادرست یا اشتباهند یا سیاست‌ها و فعالیت‌های انحصارطلبانه را برجسته کنند. به کمک آن‌ها می‌فهمیم که بازتخصیص قدرت در چه زمانی باید اتفاق بیفتد. همچنین این روایت‌ها به اعضای گروه‌های به حاشیه رانده شده کمک می‌کند: ۱. با ریشه‌های تاریخی ظلم رفته بر اجداد و گروه‌های آشنا شوند؛ ۲. بفهمند که تنها نیستند و کسان دیگری نیز همان تجربه‌ها و اندیشه‌ها را دارند؛ ۳. از سرزنش خود به خاطر موقعیت حاشیه‌ای‌شان دست بردارند؛ ۴. روایت‌های گفته‌ی دیگری بسازند که روایت غالب را به چالش بکشد؛ ۵. از قوم‌محوری بیرون بیایند و نگاه خود به جهان را تنها نگاه ممکن نیندارند (همان: ۲۴۱۵ و ۲۴۳۷).

۳. خلاصه‌ی رمان

عده‌ای از خان‌ها، برای سعیدخان، یکی از خان‌های خوش‌نام بلوچستان پاپوش دوخته‌اند. آن‌ها هیبت خان را به قتل می‌رسانند و قتل را به گردن سعیدخان می‌اندازند. سعیدخان از ناچاری به کوه پناه می‌برد و در بستر بیماری می‌افتد. کاکایی، پسر دوازده‌ساله‌ی سعیدخان، با راهنمایی زنی به نام بلقیس، برای کمک به پدر، سفر پرخطرهای را آغاز می‌کند. بلقیس، از آینده به گذشته تبعید شده است و با استفاده از دانش ویژه‌ای که دارد، امدادهای غیبی را به سوی کاکایی می‌فرستد. او در ابتدا، خمیری را بر صورت کاکایی می‌گذارد و کاکایی به واسطه‌ی آن خمیر می‌تواند با عناصر طبیعی ارتباط برقرار کند و چیزهایی را ببیند که دیگران نمی‌بینند. کاکایی با ایدوک، پیرمردی که خدمتکار پدرش بوده است، همراه می‌شود. آن دو در بارانداز یکی از خان‌ها اسیر می‌شوند و کاکایی با کمک مردی شبیه ایدوک وارد تونل گردباد می‌شود.

بلقیس نیز، همراه مادر و خواهر کاکایی از راه تونل‌های گردباد پیش می‌روند. بلقیس و همراهان و کاکایی، هرکدام در یکی از دو گردبادی گیر می‌افتند که با سرعت به‌طرف یکدیگر می‌روند و اگر به‌هم برخورد کنند، دنیا به پایان می‌رسد. کاکایی با کمک فرنگیس جلوی برخورد دو گردباد را می‌گیرد و به مخفی‌گاه پدرش می‌رسد.

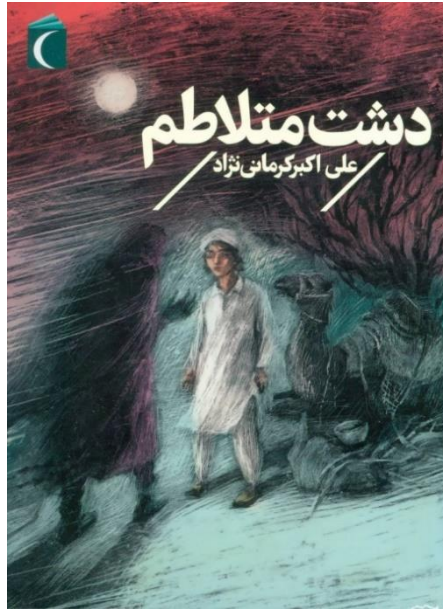
بی‌بی، مادر کاکایی همه‌ی خان‌ها را دعوت کرده است تا دادگاهی برگزار کنند و امیدوار است بتواند بی‌گناهی شوهرش را ثابت کند. دادگاه پس از کشمکش‌های بسیار، به برگزاری مراسم عبور از آتش رای می‌دهد.^۱ به دلیل بیماری سعیدخان، پسرش می‌پذیرد برای اثبات بی‌گناهی پدر، از آتش بگذرد و موفق می‌شود. مدت تبعید بلقیس تمام می‌شود و پدرش که هم‌زاد سعیدخان است، برای بردن او می‌آید. بلقیس و پدرش پس از به سرانجام رساندن سفر کاکایی و کمک به سعیدخان، توسط گردبادی به دنیای خودشان باز می‌گردند.

۴. بحث و بررسی

۱.۴. هویت قومی

دشت متلاطم آنچنان‌که از نامش برمی‌آید، فضایی پرآشوب و پراضطراب را به تصویر می‌کشد که با مسئله‌های هویتی و درگیری‌های قومی درآمیخته است. نویسنده با انتخاب این نام متناقض، آشوب نهفته در متن را بازنمایی می‌کند و فضای تاریک تصویر روی جلد، این تلاطم را تشدید می‌کند. حضور شتر، درخت کویری و نام دشت در کنار لباس و سربند بلوچی سفید تصویرشده بر تن پسر لاغراندام و ریزجته که به‌نظر می‌رسد شخصیت اصلی است، از نشانه‌های هویتی قوم بلوچ‌اند. انسانی شبح‌گون و سایه‌وار روبه‌روی پسر ایستاده است که چهره‌اش پیدا نیست و جامه‌ای سراپا تیره به تن کرده است. تقابل سیاهی و سفیدی لباس‌ها و حالت بهت‌زده‌ی پسر حامل تهدید و ناامنی و حتی تقابلی اسطوره‌ای است. هویت بلوچی در دشت جریان دارد و تلاطم آن، پیوندهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با دنیای بیرون از خود دارد؛ بنابراین این نام متناقض از

سویی آرامش و از سوی دیگر آشوب را نمایندگی می‌کند؛ آشوبی که با مسئله‌هایی مانند قاچاق، کشمکش و تباری میان خان‌های بزرگ بلوچ و تنش‌های درون‌قومی و برون‌قومی گره خورده است.



هویت قومی از چند جنبه در این رمان قابل طرح است. بلوچ‌ها قومی در اقلیت هستند و از نظر سلطه‌ی سیاسی و اجتماعی فروتر از گفتمان غالب قرار می‌گیرند. هم‌پستگی درون‌گروهی ضامن بقای آن‌هاست؛ بنابراین بر حفظ سنت‌ها و آیین‌ها تأکید ویژه‌ای دارند. با وجود اختلاف‌های بین اعضای گروه قومی، بلوچ‌کاری^۲ هویت مشترکی است که برای خود بلوچ‌ها و دیگری‌هایی که جذب فرهنگ بلوچی شده‌اند و بلوچ نیستند، احترام‌برانگیز است. برای مثال کاکایی به علت داشتن خون بلوچی حتی از جانب دشمنان پدرش شایسته‌ی حرمت بیشتری پنداشته می‌شود. جبارخان کاکایی را به داخل آدوربند می‌برد و بی‌توجه به سن و سال و حق خدمت ایدوک، او را دست‌بسته زیر آفتاب داغ کویر نگه می‌دارند.

پدر کاکایی، سعیدخان و همین‌طور خانواده‌اش نمایندگان راستین و واقعی بلوچ معرفی می‌شوند. در اینجا بلوچ‌بودن محل تشکیک نیست و آن‌ها به‌عنوان مصلحان

اجتماعی در پی دعوت به خروج از هنجارهای بلوچی نیستند؛ بلکه سعیدخان به اصلاح ابعاد منفی آداب و رسوم در چارچوب نظام حاکم اقدام می‌کند. او با فروش مواد مخدر که منبع اصلی درآمد بلوچ‌هاست، مخالفت می‌کند و حقوق زیردستانش را بیشتر رعایت می‌کند، اما در هر صورت آداب خان و خان‌زادگی را کنار نمی‌گذارد و همچنان در موضع قدرت خود می‌ماند. اعتراض‌های او تا حد بسیاری، ناظر بر پرهیز از خشونت و تخریب است؛ و گرنه نابرابری‌های طبقاتی را به‌طور ضمنی پذیرفته است. کاکایی می‌گوید: «پدرم یادم داده که آزار دیگران و دیدن آزارشون، دل آدمو سخت می‌کنه!» (اکبر کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۴۴) و یا «پدرم به هیشکی نمی‌گفت نوکر. کارگر صداشون می‌کرد و مزدشونم مرتب می‌داد. هیچی پنهون نداشت که از سایه‌ی خودشم بترسه» (همان: ۱۴۵).

کاکایی هم در عین محبت به ایدوک گاه با او مانند یک زیردست رفتار می‌کند. در یک جا از جبارخان می‌خواهد که دست از آزارش بردارد، اما در جایی دیگر با لحنی تحکم‌آمیز با ایدوک صحبت می‌کند: «خان! می‌شه ایدوکو ببخشید؟ اون لاهی منه و نمی‌تونم ببینم من تو آدوربند خنک باشم و اون زیر آفتاب داغ! جبارخان بی‌حوصله گفت: این مارمولک؟ نگاه به قیافه‌ی زارش نکن. این لامصب، از وقتی همسن تو بودم، همین قیافه رو داشته و هنوزم داره. بیا تو تا پشیمون نشدم!» (همان: ۱۴۱-۱۴۲).

اکبرکرمانی‌نژاد کوشیده است مناسبت‌های فرهنگی و قومی را با روایتی دوربینی، البته به شکلی وفادارانه به فرهنگ و سنت‌های بلوچی، به مخاطبان معرفی کند. کاکایی شخصیتی کنشگر است و با جسارت در راه اثبات بی‌گناهی پدرش و رفع اتهام از او پیش می‌رود؛ اتهامی که حاصل تغییر در برخی سنت‌های بی‌رحمانه‌ی خان‌های بلوچ از سوی سعیدخان بوده است. اما کنشگری کاکایی در محدوده‌ی فرهنگ قومی صورت می‌گیرد و او به دنبال شکستن هنجارها نیست و به آیین‌ها و سنت‌ها باور تمام دارد. هنگامی که صحبت از مراسم چار^۳ می‌شود، کاکایی در گذشتن از آتش تردید نمی‌کند. او به این سنت باور دارد و با ایمان به بی‌گناهی پدرش از به‌جا آوردن آن رسم ابایی ندارد.

«کاکایی به راه افتاد. دهل زن‌ها همراه قدم‌های او، چوب بر دل دهل می‌کوبیدند. تفنگچی‌ها مشت بر فنداق تفنگ می‌زدند. زن‌ها کل می‌کشیدند و مردان پای بر زمین می‌کوبیدند و دست می‌زدند. موسیقی محزون و عجیبی دشت را پر کرده بود.

«دام‌مب و دومب، دامب. دام‌مب و دومب، دامب. تق و توق و تاق. تق و توق و تاق. تق. تق و توق و تاق. کُل لو، کُل لو، کُل لولو لولو لولو لولو لولو لولو لولو لولو لولو...»

هیچ‌کس نمی‌دانست مردمی که هیچ‌وقت این مراسم را ندیده‌اند، از کجا می‌دانند باید چنین کنند؟ هرچه بود، این همه توجه و صدا به کاکایی قدرت داده بود و مثل یک قهرمان، بی‌توجه به گرمایی که دم‌به‌دم تندتر می‌شد، پیش می‌رفت» (همان: ۲۹۵).

برخورد رمان با سنت‌های قومی و تعریف هویت قومی با چارچوب نظری دیرینه‌گرایی فرهنگی یا تاریخی همخوان‌تر است. باور به انتسابی بودن هویت قومی وجه تمایز دیرینه‌گرایان از نظریه‌پردازان قومیت است (رک. سیدامامی، ۱۳۸۷: ۱۸). شاخه‌ای از دیرینه‌گرایی که با عنوان دیرینه‌گرایی تاریخی از آن یاد می‌شود، خلاف دیرینه‌گرایان دیگر که پیوندهای دیرین میان اعضای گروه‌های قومی را ناشی از وابستگی خونی یا میراث فرهنگی می‌دانند، عناصر معرف هویت قومی را روان‌شناختی و عاطفی و نه زیست‌شناختی می‌دانند و این پیوندها را ریشه‌گرفته از تاریخ مشترک و افسانه‌ی سرزمین مادری ارزیابی می‌کنند. دیوید میلر (David Miller) هویت قومی را تجسم تداوم تاریخی می‌داند و از دید واکر کانر (Walker Connor) مهم‌ترین رکن تعریف یک قوم، اسطوره‌ای از اجداد مشترک نزد آن قوم است که در طول تاریخ شکل گرفته است (همان: ۱۹-۲۰).

عناصر هویت‌بخش گویی از گذشته در میان بلوچ‌ها نهادینه شده است و آن‌ها بی‌نیاز از آموزش به‌سمت مؤلفه‌های هویت‌سازشان در طول تاریخ گرایش دارند. آیین ور گرم^۴ و آشنابودن آن برای مردمی که هرگز اجرایش نکرده‌اند، گواه این نگاه است. از سویی در آغاز رمان، کاکایی شوق بی‌حدی به بازی‌های رایانه‌ای دارد، اما پس از آمدن به دشت، او مانند یک بلوچ سنتی جلوه‌های زندگی در دشت را می‌پذیرد و از جلوه‌های مدرنیسم که

همه‌ی زندگی‌اش را پر کرده بودند، یاد نمی‌کند. زندگی در دشت و کپر، کار با اسلحه، برخورداری از شجاعت ذاتی مردان بلوچ و استفاده از شتر در سفری طولانی و دشوار نیز برخاسته از ریشه‌دواندن عامل‌های سازنده‌ی هویت قومی در نهاد اعضای آن قوم است. رمان به‌خاطر پرداختن به طبقه‌ای در اقلیت، نمونه‌ای از ادبیات چندفرهنگی است. هرچند به‌صورت آشکار دیگری‌های قومی را به تصویر نمی‌کشد و دیگری‌های حاضر در داستان، نیروهای دنیای زیرین (نیروهای شر) و دنیای آینده هستند. طبق این استدلال که پدر بلقیس همزاد سعیدخان در آینده است، پس آن‌ها هم باید بلوچ باشند. در کنار این دیگری‌ها گرچه تکیه بر ویژگی‌های هویتی قوم بلوچ است، پنداره‌ی آن‌ها نسبت به غیر بلوچ‌ها در لابه‌لای روایت مشهود است. در میان اعضای این جامعه، داشتن خون بلوچی و پدر و مادر بلوچ افتخار و ارزش محسوب می‌شود و خان‌زادگی نیز انتسابی، مایه‌ی مباهات و نشانگر اصالت افراد است. بلقیس با اینکه در آن جامعه دیگری است، کاملاً به رنگ و بوی جامعه‌ی خودی درآمده است و همه‌ی تلاشش را صرف حفظ آن قوم و سنت‌هایشان می‌کند؛ زیرا بقای خودشان در آینده، وابسته به بقای قوم بلوچ در زمان حال است.

ایدئولوژی ضمنی نهفته در این داستان، این اندیشه را به مخاطبان نوجوان القا می‌کند که آیندگان با وجود همه‌ی پیشرفت‌ها به دنبال حفظ هویت قومی و سنت‌ها هستند و شکستن آن‌ها جایز نیست. از سویی هرکدام از اسطوره‌ها و آیین‌ها توجیه و علتی علمی دارند؛ پس باز هم ایدئولوژی حفظ سنت‌ها تقویت می‌شود. به باور نویسنده‌ی نهفته (Implied author) آن‌ها نسخه‌هایی نخنما و غیرعقلانی نیستند؛ بلکه اندیشیده‌شده و منطبق با روح هستی و هارمونی طبیعت هستند. جادو نیز علم پیشتاز است و تنها برای کسانی که هنوز به آن دانش دست نیافته‌اند، غیرعقلانی جلوه می‌کند. داستان شکافته‌شدن دریا برای موسی، گلستان‌شدن آتش برای ابراهیم و گذر سیاوش از آتش، همه با الگوی دنیاهای موازی و گردبادها توجیه می‌شوند.

۲.۴. تأثیر هویت قومی در ساختن هویت مستقل نوجوان

ادبیات چندفرهنگی به بی‌صداها و کسانی که زندگی‌شان نشان‌دهنده نشده یا اغلب در گفتمان غالب بد نشان داده شده است، صدا می‌دهد و زندگی مخاطبانی را که متأثر از نژاد شکل گرفته است، به چالش می‌کشد. این ادبیات با افزایش آگاهی درباره‌ی نابرابری‌های صورت گرفته در حق گروه‌های به حاشیه رانده شده، دنیا را از دید آن‌ها به مخاطب نشان می‌دهد (Hughes-Hassell, 2013: 215) این رمان را می‌توان در دسته‌ی داستان‌های ناشنیده جای داد که صدای نوجوان قوم بلوچ را نمایندگی می‌کند و به نوجوانان بلوچ اجازه می‌دهد به واسطه‌ی ادبیات، با تصویر برساخته‌ی خود وارد گفت‌وگو شوند. ممکن است آن‌ها بی‌کم و کاست موافق این تصویر نباشند، اما فرصتی برای درنگ خواهند یافت و پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی خود را به چالش می‌کشند و آن را با مختصات دنیای امروز تطبیق می‌دهند.

رمان در حال حاضر اتفاق می‌افتد و رویدادی به‌جامانده از گذشته نیست. کاکایی نیز نوجوانی عاشق بازی‌های کامپیوتری و مظاهر دنیای مدرن است؛ اما وقتی به کویر بازمی‌گردد، ریشه‌های تاریخی و هویت قومی کشش فراینده‌ای در او ایجاد می‌کنند و می‌کوشد راه و رسم آن‌گونه زندگی کردن را بیاموزد. در بخشی از رمان، کاکایی با شترش یک روز تمام راه رفته و به کپرهایی که بلقیس آنجاست و دقیقاً شبیه کپره‌های خودشان است، رسیده است. او از بلقیس می‌پرسد: «خاله اذیت نکن، اینا کپرای خودمونه! یعنی نیست؟» لحنش چنان بچگانه بود که دل بلقیس به رحم آمد. کوزه را روی زمین گذاشت و آهسته گفت: «بابات بسوزه آدمیزاد! چه زود به همه‌چی عادت می‌کنه... خان‌زاده‌ای که تو شهر، هزار تا نوکر و کلفت داشت و اجازه نمی‌دادن تا سر کوچه‌شون بره، روزگار همچین عادتش داده که به چارتا کپر توسری خورده می‌گه: کپرامون!» (اکبر کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۱۶).

یا در جایی دیگر تفاوت زندگی کاکایی پیش و پس از متواری شدن پدرش آشکار است و چالش او در کنار آمدن با وضع پیش رویش برجسته می‌شود.

به یاد اتاق بزرگ و پرنور خودش افتاد. ناخواسته، گلویش فشرده شد. سعی کرد به داشته‌هایی که فرسنگ‌ها از او دور بودند و شاید هیچ‌وقت دیگر نمی‌دیدشان، فکر نکند. مادر ناله‌ای کرد و روی حصیر زبر، پهلو به پهلو شد. چهره‌ی زجر کشیده و آفتاب سوخته‌اش، دل کاکایی را به درآورد و گفت: بیچاره! تو همین دو ماه چه داغون شده. به خوابم نمی‌دید که یه روز، دربه‌در دشت و بیابون بشه...» جلوی احساسش را گرفت و گفت: «باید بری، بلند شو!» دستش را روی خرمن موهای سیاه مادر کشید و گفت: «از این وضع نجات می‌دم! قول قول!» هوا هنوز تاریک بود و سایه‌های سنگین و همناک چند کپر رنگ‌ورورفته، ترس به جانش انداخت. برای آنکه به خودش جرأت دهد، بلند گفت: «ساربنوای فلک‌زده! به این چهار تا کپر می‌گن حشم و چه ادعایی دارن!» اما ترس ول‌کن نبود. به طرف شتر دوید و به خودش نهیب زد: «بدبخت! به این زودی جا زدی؟ تو باید چند شبانه‌روز، از بین اشرار حروم‌لقمه و ژاندارمای بی‌پیر بگذری تا سعیدخانو پیدا کنی، حالا از تاریکی می‌ترسی؟ (همان: ۹).

برای نوجوانان غیربلوچ نیز تجربه‌ی مواجهه با نوجوانی دیگر در فضایی ناآشنا، فرصتی برای همدلی فراهم می‌کند و زیستن به جای دیگری‌های گوناگون، توان نوسان و تمرکززدایی در موقعیت‌های جدید را به آن‌ها می‌دهد؛ بنابراین، در هر حال رجوع به ریشه‌ها در ساختن هویت نوجوان امروز تأثیرگذار خواهد بود.

۳.۴. قومیت و مسئله‌ی ژانر

۱.۳.۴. چندژانری بودن رمان

آثار هنری در چارچوب ثابتی نمی‌گنجند و به برداشت‌ها و خوانش‌های گوناگون تن می‌دهند. محدودکردن متن‌ها در ژانری یگانه، فرصت خوانش‌های دیگرگونه را از مخاطب می‌گیرد، همچنین یک اثر می‌تواند هم‌زمان مؤلفه‌هایی از چند ژانر را دارا باشد، اما اغلب ویژگی‌های یکی از ژانرها پررنگ‌تر ظاهر می‌شود.

نمی‌توان ژانر یگانه‌ای برای دشت متلاطم در نظر گرفت. ویژگی‌های گونه‌های فانتزی، علمی‌تخیلی و رئالیسم جادویی در کار دیده می‌شوند و به‌نحوی میان گونه‌های مختلف

دیالوگ پیش می‌آید. جلوه‌های رئالیسم جادویی تمایل دارند که خود را در شکل‌های گوناگون هم‌زیستی میان واقعیت و فانتزی استتار کنند که برای کودکان مناسب است و در روایت‌های امروز کودکان به چشم می‌آید (Hanán Díaz, 2017: 36). مرز میان واقعیت و فانتزی و کاربردهای آن‌ها، مدام در چرخش است و عناصر بومی در کنار نیروهایی که از دنیای بیرون وارد دنیای واقعی می‌شوند و این هر دو در کنار آمیختگی با علم، رویدادهای شگفت را سامان می‌دهند.

فانتزی با رویدادهای فراواقعی سروکار دارد که وارد دنیای واقعی می‌شوند. در رئالیسم جادویی خود واقعیت قدرت فراواقعی بودن دارد (همان: ۳۳). گونه‌ی رئالیسم جادویی یا به عناصر زندگی واقعی، جنبه‌ی فراواقعی می‌دهد یا رخدادهای شگفت را با کیفیتی عادی بازمی‌نمایاند و وارد زندگی روزمره می‌کند (همان: ۳۷). تا جایی که به بحث قومیت ارتباط دارد، عناصر دنیای فراتر به دنیای واقعی و حال می‌آیند و جادو و جلوه‌هایی که حاصل پیشرفت علم توصیف می‌شوند، در همین دنیا عمل می‌کنند. به بیانی دیگر، روایت رمان، کاملاً واقع‌گرایانه و در بستر واقعیت روایت می‌شود، اما عناصر جادویی و امدادهای غیبی متعلق به قلمرو فانتزی در صورت نیاز پدیدار می‌شوند. ماسک خمیری که بلقیس به صورت کاکایی می‌زند و یکی از عناصر زندگی معمول مردم دشت است، به او امکان دیدن حادثه‌های گذشته و آینده و برقراری ارتباط با طبیعت را می‌دهد؛ بنابراین، داستان به عنصری عادی کیفیت جادویی می‌دهد. بلقیس بعد از چسباندن خمیر داغ روی صورت کاکایی هنگامی که منتظر جذب خمیر بر روی پوست است، می‌گوید: «منو ببخش! قصد آزار نداشتم. تو باید به کمک پدرت بری. این خمیر باعث می‌شه به اصل خودت برگردی و خیلی بهتر و بیشتر ببینی، بشنوی و بفهمی... می‌فهمی که؟» (اکبر کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۲۷). این بازگشت به اصل، تفکری است که داستان‌های گونه‌ی رئالیسم جادویی اغلب دنبال می‌کنند. شخصیت این داستان‌ها در سفری استعاره‌ی به جست‌وجوی هویتش برمی‌خیزد و به دنبال یافتن پاسخ به این پرسش است که ریشه‌هایش چه هستند و کجا نهفته‌اند (Hanán Díaz, 2017: 35). همچنان‌که کاکایی نیز در جست‌وجوی ریشه‌ها سفری را

آغاز می‌کند که گزیری از آن ندارد. او وقتی به دنبال پدر به سمت کوه می‌رود، در زیرساخت با دو استعاره روبه‌روست. پدر و کوه نماینده‌ی اصالت، سنت و پناهگاه هستند و رفتن به سمت آن‌ها خودشناسی و بازگشت به سمت ریشه‌ها را تداعی می‌کند.

در این رمان ژانر علمی‌تخیلی در خدمت قومیت و تثبیت و بازنمایی هویت قومی برای نوجوان قرار گرفته است. نوجوانان امروز، از سویی از جهانی‌سازی و رونق رسانه‌ای تأثیر می‌گیرند و از دیگرسو هویت قومی‌شان در مقیاس ملی، حاشیه‌ای به حساب می‌آید؛ در نتیجه ممکن است به هویت قومی خود، حس مثبتی نداشته باشند و هویت و مرزهای شخصیتی‌شان را در تقابل با آن جست‌وجو کنند. زبان علم، زبانی است که نوجوانان ارتباط خوبی با آن برقرار می‌کنند و تحلیل علمی و منطقی جلوه‌دادن اسطوره‌ها و آیین‌ها و باورها، پیوند مخاطبان نهفته‌ی نوجوان را با گذشته و هویت تاریخی و قومی‌شان محکم‌تر می‌کند. بازگشت به ریشه‌ها در عین دریافتن مناسبت‌های امروزی می‌تواند نقطه‌ی استقراری برای ساختن هویت برای نوجوانان اقوام در اقلیت باشد. جنبه‌ی علمی رمان، تعاملی دوسویه با عناصر رئالیسم جادویی و فانتزی دارد.

(مرد) مثل معلم‌های ریاضی ادامه داد: «راه‌های ارتباط دو جهان به دو شکلن. یکی مثل لوله‌ی بزرگ و صافیه که از دو طرف به دو تا گره ختم می‌شه و طی طریق توی اون، راحت و بی‌خطره. دومی همون‌طور که قبلاً گفتم، به شکل قیفیه که به هسته‌ی کره می‌رسه. راه دوم تاریک و سرد و خطرناکه و هیچ‌کس تا حالا نتوانسته از این راه، چون سالم به در بیره؛ مگر اینکه بفهمه، داخلش نشه و از لبه‌اش گذر کنه. زمان توی این دو راه خیلی کوتاهه. راهی که شما با ماشین‌های جهان خودتون توی چند ساعت و با شتر ظرف چند روز طی می‌کنین، اینجا در چند دقیقه و حتی چند ثانیه طی می‌شه. بلقیس با علمی که داشت، از راه لوله‌ای و ساده استفاده کرد تا زودتر به تو برسه و از دست جبار نجات بده، اما تو وارد راه قیفی شکل شدی و اگر به دادت نرسیده بودم... اینا رو گفتم تا بفهمی توی موقعیت سختی قرار گرفتی. تو باید خودتو از داخل گردباد بیرون بکشی و روی سطحش پیش بری تا به مقصد برسی. سخته! اما می‌رسی. باید شتاب کنیم؛ وگرنه دو گردباد با هم تصادف می‌کنن (اکبر کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۱۹۹).

یکی از موضوع‌های رایج در آثار علمی‌تخیلی پایان‌یافتن جهان است که در دشت متلاطم نیز مطرح می‌شود. قهرمان داستان، کاکایی، اگر نتواند به‌موقع از محل درست قیف گردباد بیرون بیاید، گربادها به هم می‌خورند و دنیا به پایان می‌رسد. دانشمندی که از آینده آمده است به کاکایی می‌گوید:

وقتی به پیاز رو نگاه کنیم، می‌بینیم از لایه‌های مختلفی ساخته شده و لایه‌ها طوری روی هم چیده شدن که انگار هیچ فاصله‌ای بینشون نیست؛ اما اگه با دستگاه‌های مجهز نگاه کنیم، متوجه فضای خالی بین اونا می‌شیم. زمین عین پیاز، لایه‌لایه است. به این لایه‌های زمین می‌گن: جهان‌های موازی. یعنی اینکه این کره‌ی عظیم، مثل به پیاز از جهان‌های موازی تشکیل شده که در راستای زمان، روی هم چیده شدن و در بعضی از اونا، گذشته‌ی ما در حال تکرار و در بعضی دیگه، آینده‌ی ما به‌طور زنده پنخس می‌شه. حالا اونایی که به هسته نزدیک‌ترین، در گذشته هستن و اونایی که به سطح نزدیکن، در آینده (همان: ۱۹۱-۱۹۲).

گربادها از امکان‌های بومی منطقه و بخشی از طبیعت دشت هستند و از بیرون به فضا افزوده نشده‌اند. آن‌ها از طرفی با یافتن بُعد علمی به قلمرو علمی‌تخیلی پیوسته‌اند و از طرفی عناصری در خدمت رئالیسم جادویی به شمار می‌آیند. در رئالیسم جادویی نیازی به اختراع چیزی نیست و همه‌ی عناصر در همان دنیا وجود دارند. هم‌زیستی نزدیک جادو و واقعیت، نظام باورهایی که با جهان‌بینی بومی آمیخته می‌شوند و حس مدام شگفتی در برابر معجزه‌های کوچک و بزرگ، به واقعیت جادویی زیبایی ادبی می‌بخشند و آن را دست‌مایه‌ی داستان قرار می‌دهند (Hanán Díaz, 2017: 35-36).

۲.۳.۴. نگاه به ژانر در پرتو طبیعت و زیست‌بوم و ارتباط آن با قومیت

دومین مسئله، ارتباط ژانر با فضای بومی و زیست‌بوم منطقه است. راه‌های ورود به جهان موازی در این داستان، گربادها هستند. نویسنده از طبیعت منطقه‌ی کویری برای ساختن مؤلفه‌های ادبیات گمانه‌زن سود جسته است و به جای واردکردن مؤلفه‌ای ناهمخوان با منطقه، گربادهای بزرگ و کوچک دشت را دست‌مایه‌ی کارش قرار می‌دهد. یاوران شخصیت نوجوان همه از عنصرها و اجزای طبیعت منطقه‌اند که از جمله می‌توان به پیرزن، مار، بزوجه، پروانه، آب، سنگ و دیگر اجزای طبیعت اشاره کرد. ارتباط تنگاتنگ

شخصیت نوجوان با طبیعت محور توجه نویسنده است و کاکایی در هماهنگی کامل با طبیعت مرحله‌های دشوار و پرخطر سفرش را پشت سر می‌گذارد. در پایان نیز دنبال‌کردن نشانه‌های طبیعت که همان سوسک‌های آتش‌خوار هستند، جان کاکایی را نجات می‌دهد. یکی از کشمکش‌های شایان توجه داستان تعامل، برخورد و درگیری کاکایی با طبیعت است. طبیعت در قامت یآوری افسانه‌ای دست کاکایی را می‌گیرد و در مسیر هدایت می‌کند، اما کاکایی با اینکه ناگزیر است برای بقا محدودیت‌های طبیعت را درک کند و ویژگی‌هایش را بشناسد، راهنمایی‌های طبیعت را دخالت بیش از حد و نقض‌کننده‌ی هویت مستقلش تلقی می‌کند. بنابراین، کمک‌ها را پس می‌زند و می‌کوشد هویت خود را بازیابد. او می‌گوید:

دیگه راهنما نمی‌خوام. داره حاله از خودم به‌هم می‌خوره. مگه من آدم نیستم؟ به کی بگم که می‌خوام خودم باشم، خودم فکر کنم و راهمو انتخاب کنم. فقط... کاش کی گشته نبودم یا تشنگی دست از سرم برمی‌داشت...» ذهنش پر از داستان آدم‌هایی شد که در اثر تشنگی شهید شده بودند. هراسان از جا بلند شد. دور خودش چرخید. قله‌ی بنفش کوه پشت سرش بود و روبه‌رو، کویر حسرت‌زده و حریص، دست‌هایش را به دامن کوه آویخته بود. هیچ اثری از آب و آبادی نبود. با خودش گفت: از ایستادن به جایی نمی‌رسی. یه راهو انتخاب کن و راه بیفت (اکبر کرمانی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۲۲۵).

در بند بالا حافظه‌ی قومی یا اقتضای بومی رهایش نمی‌کند و به‌طور ضمنی چنین برداشت می‌شود که فرایند شکل‌دهی به هویت بدون توجه به محیط بومی و پیش‌زمینه‌ی قومی ناممکن است و نوجوان در هر صورت برای یافتن هویت خود نیازمند رجوع به این‌هاست. هرچند بی‌آبی متوجه زیست‌بوم منطقه است، واژه‌ی شهادت باری ارزشی دارد و به باورها و سنت بازمی‌گردد. ضمن اینکه درست در لحظه‌ای که کمک دیگران را رد می‌کند، حس گرسنگی او را وادار می‌کند که به اجتماع بازگردد و از دیگران کمک بخواهد.

یکی از جلوه‌های بارز طبیعت که در رمان تشخص یافته است و جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی بلوچی به شمار می‌آید شتر است. سعیدخان از کودکی، حتی زمانی که در شهر

زندگی می‌کردند، شترسواری را به کاکایی یاد داده است و ارتباط نزدیکی میان کاکایی و شتر وجود دارد. بسیاری از مردم بلوچ، هنوز در کپر زندگی می‌کنند و رفت‌وآمدهایشان با شتر است. شتر از ضرورت‌های جدایی‌ناپذیر کویر است و مردم دشت، افزون بر اینکه برای جابه‌جایی و حمل بار از شتر استفاده می‌کنند، از گوشت و شیر آن هم بهره می‌برند. از سوی دیگر شغل اصلی مردم قاجاق مواد مخدر است و با استفاده از شترهای معتاد به تریاک و تریاک‌بر، مواد را منتقل می‌کنند. گزینش این شغل نیز از ضرورت‌های منطقه است که شاید بتوان گفت تبدیل به مؤلفه‌ای هویت‌ساز شده است. قاجاق مواد مخدر که هویت اغلب خان‌های منطقه را تعریف می‌کند برای دیگری‌های خارج از این قوم ممکن است نامطلوب جلوه کند، اما داستان با مردم فقیر هم‌حسی می‌کند و مخاطب ناچاری و اضطراب آن‌ها را درک می‌کند. روایت در عین تلطیف نگاه منفی دیگران به این گروه از بلوچ‌ها، الگوی بلوچ واقعی را در وجود سعیدخان جست‌وجو می‌کند که این وجه منفی را کنار زده است و راه نجات را در بهره‌مندی از موهبت‌های طبیعت و کشاورزی می‌داند. از این نگاه، هویت قومی ثابت و تغییرناپذیر نیست؛ بلکه امری در حال‌شدن و تغییر است. سعیدخان و به تبع او پسرش، همچون نجات‌دهندگان هستند که با الهام از نکته‌های مثبت فرهنگ قومی خود، آن فرهنگ را اصلاح می‌کنند؛ اصلاحی که ضمانت استمرار قوم و قومیت است.

به پندار من، گونه‌ی ادبی این اثر در هماهنگی کامل با زیست‌بوم منطقه در خدمت بازتعریف هویت قومی قرار گرفته است؛ زیرا انسان‌هایی که از آینده آمده‌اند نهایت کوشش خود را در کمک به مردم بلوچ برای حفظ بلوچی‌گری به کار می‌گیرند. به زبانی دیگر، گونه‌ی فانتزی و شخصیت‌های فراواقعی‌اش می‌کوشند هویت بلوچی از میان نرود. پدر بلقیس می‌گوید: «همون‌طور که ما از دنیای بالا اومدیم و می‌خوایم کاکایی موفق بشه تا صلح دنیا رو پر کنه، عده‌ای هم از دنیای پایین اومدن و می‌خوان با جنگ و برادرکشی، شما رو سرگرم کنن تا متوجه اومدنشون به دنیای بالا نشین» (همان: ۲۹۸). همچنان‌که که پیش‌تر اشاره شد، بلقیس و پدرش با هدایت کاکایی و گشودن چشم او به نادیده‌ها،

نشان دادن راه خروج از گردباد و محافظت از بلوچ‌ها در برابر نیروهای شر دنیای زیرین، همچون افراسیاب‌خان که پیشنهاد گذر کاکایی از آتش را می‌دهد، در تلاشند با وجود اختلاف‌های داخلی میان خان‌ها، هویت یک‌پارچه‌ی بلوچی حفظ شود.

۴.۴. اسطوره‌ها و باورهای دینی

اسطوره‌ها و باورهای دینی کارکرد بسزایی در رمان دارند و با مؤلفه‌های علمی و جادویی درآمیخته‌اند. این ویژگی‌ها به رمان، رنگ و بوی بومی می‌دهند و در مقابل رمان‌های تخیلی که شگردها، تصویرسازی‌ها و دست‌مایه‌هایشان را از آثار خارجی می‌گیرند، نمونه‌ای ایرانی از علمی‌تخیلی / فانتزی ارائه می‌دهد. برای نمونه، تبلور آیین اسطوره‌ای ور گرم یا گذر از آتش و بهره‌مندی از راهنمایی سوسک‌های آتش‌خوار استفاده از ظرفیت اسطوره‌ای دینی ایرانی در داستان است:

سوسک‌ها در چند خط منظم پیش می‌رفتند. کاکایی هرم آتش را فراموش کرد. نشست. دستش را جلوی خط حرکت آن‌ها گذاشت و آهسته گفت: «کجا می‌رین بی‌زبونا؟ آتش کبابتون می‌کنه!» سوسک‌ها دست را دور زدند و دوباره به طرف آتش رفتند. کاکایی مسیر آن‌ها را تعقیب کرد. سوسک‌ها، همین که به زغال‌های سوزان می‌رسیدند، دور آن جمع می‌شدند و ماده‌ای از خودشان ترشح می‌کردند که زغال را خاموش می‌کرد. کاکایی یکی از زغال‌ها را برداشت. زغال مثل یخی که از فریزر درآورد، سرد بود. لبخندی روی لب‌های کاکایی نشست. خدا را شکر کرد. از جا بلند شد و پایش را روی زغال‌های پشت سر سوسک‌ها گذاشت و وارد آتش شد (اکبر کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۳۰۹).

پیری سفیدپوش با دادن جلوه‌ای علمی به شکافته‌شدن دریا در مقابل موسی دنیاهای موازی را برای کاکایی تشریح می‌کند و تصویری تأثیرگذار از بسته‌شدن تونل دنیای موازی و بریده‌شدن سراسب سواری از فرعونیان ارائه می‌کند. در جایی که کاکایی به شدت بی‌توش و توان است، از انگشت پیرزنی برخاسته از طبیعت شیر می‌نوشد و تا چند روز گرسنگی به او راه نمی‌یابد. طبیعت هر جا که لازم است، خود را وقف او می‌کند:

شیر مثل فواره دهنم را پر کرد. مجبور شدم قورتشان بدهم. به یاد ایدوک و شتر تازه‌زاییده‌ی صحرا افتادم؛ اما شیر زن، از شیر شتر شیرین‌تر و خوشمزه‌تر بود. پیرزن مثل ایدوک گفت: «بخور. بخور. وقت زیادی نداری. بخور.» خوردم و با هر قلیبی که وارد شکمم می‌شد، حس می‌کردم قدم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود و پیرزن کوچک و کوچک‌تر. با ولع می‌خوردم و متوجه نبودم که پیرزن، مثل بادکنکی سوراخ، ذره ذره کوچک و چروکیده می‌شود (همان: ۲۱۵).

هم‌آیی زن و طبیعت و اسطوره‌ی مادر- زمین در طول سفر کاکایی مشهود است و اغلب یاریگران او زنان هستند. در بخشی از مسیر که کاکایی گم شده و همه‌ی یاورانش را پس زده است، صوت آرام و ممتد دعایی از راه دور، همچون نشانه‌ای او را به سمت مقصدش هدایت می‌کند.

۵.۴. باورهای عامیانه

باورهای عامیانه بخش دیگری از بار حادثه‌های شگفت داستان را بر دوش دارند و از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر گونه‌ی رئالیسم جادویی به شمار می‌آیند. دیدن و پیش‌گویی رویدادها به واسطه‌ی دختری باکره از خلال کاسه‌ی آب با بهره‌گیری از چند سنجاق از نموده‌های فرهنگ عامه در رمان است؛ هرچند در اینجا کاسه‌ی آب، جام جهان‌بین را نیز به یاد می‌آورد و در عین حال وجهی اساطیری می‌یابد. بلقیس از فرنگیس می‌خواهد که به کاسه‌ی آب نگاه کند و از روی حرکت سنجاق‌ها بر روی آب، موقعیت کاکایی را پیش‌گویی می‌کند. سر کتاب بازکردن و وردخواندن نیز در میان رمال‌ها رایج است، اما زمانی که بلقیس از آن‌ها استفاده می‌کند، نمایانگر دانش فراتر و پیشرو او می‌شود:

بی‌بی فوراً یک کاسه‌ی آب جلوی او گذاشت. بلقیس چند سوزن ته‌گرد، از پر چارقش بیرون کشید. آن‌ها را به دست بی‌بی داد. دستمال گره‌خورده‌ای از جیبش بیرون آورد و گره کورش را باز کرد. چند گلوله‌ی کوچک پشم رنگی از آن درآورد و نگاهش را به فرنگیس دوخت؛ اما او نگاهش را دزدید... سنجاق دیگری از مادر گرفت. ته آن را پشم قرمز پیچید و بی‌توجه به لرزش دست فرنگیس، آن را به دست دیگر او داد و تشر زد: «محکم بگیر

بچه‌ها! فرنگیس احساس می‌کرد سنجاق‌ها، بین انگشتانش جان گرفته‌اند و تلاش دارند خود را نجات دهند. انگشت‌ها را چنان محکم فشار می‌داد که صورتش قرمز شده بود. بلقیس به ته سنجاق دیگری پشم قرمز پیچید و مقابل او گرفت (همان: ۱۵۰-۱۵۱).

کاربرد باورهای عامیانه به تداوم سنت‌های قومی کمک می‌کند و پیش‌گویی، سفر در بعد غیرمادی و تأکید بر میانجی‌گری دخترتری باکره در شناسایی مکان کاکایی و دیگران، به بلقیس ویژگی شمن‌گونه می‌دهد. بلقیس با اینکه از دنیای بیرون آمده است، در عین متمایز بودن به آداب بلوچ‌ها پای‌بند است. او همچون شمن‌ها ریاست، هدایت و طبابت مردم بلوچ را بر عهده دارد و قادر به برقراری ارتباط روحی است. به گفته‌ی الیاده، در جامعه‌هایی که از مرحله‌ی قومی عبور نکرده‌اند، شمن‌ها، شفادهندگان و جادوگران متولی تجربه‌ی عرفانی و دینی هستند و با کمک رفتارهای غیرعادی و روابط اسرارآمیز با موجودات الهی یا شیطانی جلب توجه می‌کنند (رک.الیاده، ۱۳۸۲: ۷۱).

۵. نتیجه‌گیری

ادبیات نوجوان ایران، به روایت‌هایی نیاز دارد که هم‌سنگ تنوع قومی این کشور پهناور بتواند صدای قومیت‌ها را بازتاب دهد. بنا به اهمیت هویت‌یابی در دوره‌ی نوجوانی و تأثیر هویت قومی در پاسخ‌گویی به پرسش «من چه کسی هستم؟» چگونگی برخورد ادبیات نوجوان و به‌ویژه رمان نوجوان با هویت قومی بسیار مهم است. از سوی دیگر نحوه‌ی برخورد نویسندگان با ژانر نقش بسزایی در معرفی قومیت و ساختن هویت قومی ایفا می‌کند.

مطالعه‌ی چنین آثاری زمینه را برای تحول خودآنگاره‌ی نوجوانان بلوچ فراهم می‌آورد. نگاه دیگری‌های برون‌قومی نیز ممکن است با خواندن روایت‌هایی با محوریت زیست قوم بلوچ تغییر کند. در پاسخ به پرسش نخست می‌توان گفت که رمان دشت متلاطم اثر علی اکبر کرمانی نژاد چندفرهنگی است و باید و نبایدهای زندگی بلوچی را در فضای کویری به مخاطب نشان می‌دهد. نویسنده با بومی‌سازی ژانرها و گنجاندن ویژگی‌های بومی منطقه در اثرش گونه‌ای بومی و تلفیقی از فانتزی/ علمی‌تخیلی و حتی به تعبیری

رنالایسم جادویی را در عرصه‌ی رمان نوجوان ایرانی طرح کرده است. بهره‌گیری از ادبیات گمانه‌زن بومی، فرهنگ بومی و قومی را از نظرگاهی نو به صاحبان آن فرهنگ معرفی می‌کند. اغلب مخاطبان نوجوان با الگوهای غربی و جافتاده‌ی داستان‌های فانتزی و علمی‌تخیلی خو گرفته‌اند. در این فضا، خواندن نمونه‌های بومی ایرانی از ادبیات گمانه‌زن در ارائه‌ی تصویری مثبت از فرهنگ خودی و بازیابی اعتمادبه‌نفسشان نقشی مؤثر می‌تواند داشته باشد.

تصویر گفتمان غالب از بلوچ‌ها به‌طور عام مخدوش و دانش مخاطبان از آداب و رسوم و باورهای آن‌ها اندک است. در پاسخ پرسش دوم به این نتیجه رسیدم که دشت متلاطم به‌عنوان داستانی ناشنیده با پرداختن به مختصات فرهنگی قوم بلوچ تصویری مثبت از هویت قومی بلوچ ارائه می‌کند. شایان ذکر است که ابعاد مثبت و منفی فرهنگ بلوچی در کنار هم، تصویری واقع‌بینانه از این قومیت به حاشیه‌رانده‌شده می‌دهند، اما در مجموع تعلق‌داشتن به این قوم، نه همچون یک محدودیت یا کمبود، بلکه افتخارآمیز توصیف می‌شود؛ بنابراین نویسنده به دور از آرمان‌گرایی ظرفیت‌های فرهنگی این قوم را با بهره‌گیری از اسطوره‌ها، باورهای دینی، باورهای عامیانه و نمایاندن نحوه‌ی تعاملشان با طبیعت برجسته می‌کند. طبیعت و زیست‌بوم، نقشی کلیدی در هویت‌یابی دارد. شخصیت نوجوان در عین باورمندی به سنت‌ها، با فرهنگ وارد دیالوگ می‌شود و در پی اصلاح کاستی‌های آن گام برمی‌دارد. او در عین حال که شخصیتی پویا و در حال شدن است و می‌کوشد مرزهای استقلال و هویت خود را مشخص کند، در چارچوب فرهنگ خاص قومش پیش می‌رود و خود را بی‌تردید عضوی از آن جامعه می‌داند.

یادداشت‌ها

۱. در جنوب جیرفت به ورگرم چار می‌گویند.
۲. در متن رمان این واژه به معنای بلوچ اصیلی که خون غیر بلوچ در رگ‌هایش نیست، معنی شده است. کسی که پدر و مادرش، هر دو بلوچ باشند (رک. اکبر کرمانی نژاد، ۱۳۹۷: ۷۳).

۳. در متن رمان توضیح داده شده است که چار رسمی قدیمی و از یادرفته و به معنای گذر از آتش برای اثبات بی‌گناهی فرد متهم است و به دلیل بیمار بودن پدر کاکایی، به پیشنهاد افراسیاب‌خان، کاکایی به جای او می‌پذیرد که از آتش رد شود (همان، ۱۳۹۷: ۲۸۷-۲۸۸).

۴. «ور» به معنای سوگند خوردن است که به دو دسته‌ی گرم و سرد تقسیم می‌شود. ورگرم آزمون گذر از آتش برای اثبات بی‌گناهی و حقانیت در آیین زرتشت است (رک. حسنی، ۱۳۵۶: ۳۳-۳۸).

منابع

اکبر کرمانی‌نژاد، علی. (۱۳۹۷). *دشت متلاطم*. ویراستار: فرزانه آقاپور، تهران: محراب قلم.
اکرمی، جمال‌الدین. (۱۳۹۴). *غریبه و دریا*. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

الیاده، میرچا. (۱۳۸۲). *اسطوره، رویا، راز*. ترجمه‌ی رویا منجم، تهران: علم.

حسن بیگی، ابراهیم. (۱۳۷۳). *ریشه در اعماق*. تهران: برگ.

حسنی، حسن. (۱۳۵۶). «سوگند و سوگند خوردن». *نامه‌ی علوم اجتماعی*، شماره‌ی ۷، صص ۳۳-۳۸.

سیدآبادی، علی اصغر. (۱۳۸۴). «ادبیات کودک و نوجوان و هویت تجویزی». *پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان*، شماره‌ی ۴۲، صص ۳۷-۴۲.

سیدامامی، کاووس. (۱۳۸۷). «هویت‌های قومی از کجا برمی‌خیزند؟». *خط اول*، سال ۲، شماره‌ی ۷، صص ۱۵-۳۲.

Browne, Tiffany Nicole. (2016). *The Intersectionalities of Identity in Young Adult Fiction with Biracial Protagonists*. Thesis. Eastern Michigan University.

Delgado, Richard. (1989). "Storytelling for Oppositionists and Others: A Plea for Narrative", *Michigan Law Review Association*, 87 (8), 2411-2441.

Engles, Tim; Kory, Fern. (2013). "Incarceration, Identity Formation, and Race in Young Adult Literature: The Case of Monster versus Hole in My Life", *English Journal*, 102.4, PP 53-58.

Fanuel Hanán Díaz. (2017). Realism and magic in Latin American children's books from: *The Routledge Companion to International*

- Children's Literature Routledge*, Accessed on: 25 Sep 2019 <https://www.routledgehandbooks.com/doi/10.4324/9781315771663.ch3>
- Greene, William L. (1998). *Determinants of Ethnic Identity among Adolescents in Haw Ait*. PhD Dissertation. University of Haw.
- Hughes-Hassell, Sandra. (2013). "Multicultural Young Adult Literature as a Form of Counter-storytelling." *The Library Quarterly: Information, Community, Policy*, 83(3), 212-228.
- Lampert, Jo. (2007). *The whole world Shook Shifts in Ethnic, National, Heroic Identities in Children's Fiction about 9/11*, PHD Dissertation, Center of Learning Innovation, Queensland University of Technology.
- Mailey, Chaz D. (2011). *Racial Identity and Religiousness: Role of religion and Racial Identity on Substance Use in African American College Students*. PhD Dissertation. The College of Graduate and Professional Studies, Indiana State.
- Nephew, Irenne J. (2009). *An Ethnographic Content Analysis of Children's Fiction Picture Books Reflecting African American Culture Published 2001-2005*. PhD Dissertation, Manhattan, Kansas State University
- Pagni Stewart, Michelle; Atkinson, Yvonne. (2009). *Ethnic Literary Traditions in American Children's Literature*. First Published, New York: Palgrave Machmillan.
- Rotherham, M. J.; Phinney, J. S. (1987). "Ethnic behavior patterns as an aspect of identity". In M. J. Rotheram & J. S. Phinney (Eds.), *Children's ethnic socialization: Pluralism and development* (pp. 201-218). Newbury Park, CA: Sage.
- Santos, Diego Junior da Silva, Palomares, Nathália Barbosa, Normando, David, & Quintão, Cátia Cardoso Abdo. (2010). Race versus ethnicity: differing for better application. *Dental Press Journal of Orthodontics*, 15 (3), 121-124
<https://dx.doi.org/10.1590/S2176-94512010000300015>
- Shoket Ghafleshi, Enkelena. (2013). "Images of Ethnicity, Nationality, and Class Struggle in Communist Albanian Children's Literature and Media", *Bookbird: A journal of International Children's Literature*, Volume, 51, Number 4, pp 21-28.